

# تعارض بین مشروعیت و قدرت سیاسی در دوران سلاجقه

حجت‌ا... ایزدی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

گروه علوم اسلامی و حقوق

چکیده

هر چند سلاطین سلجوقی تقاضای به رسمیت شناخته شدن از طرف خلیفه را پس از پیروزی نهایی بر غزنویان مطرح کردند، اما برای تثبیت و تداوم حکومت آنها این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در این هنگام (نیمه اول قرن پنجم) برای خلفای عباسی، که در نهایت ضعف به سر می‌بردند و اسیر دست سلاطین دیلمی بودند، پشتیبانی پادشاهان حنفی مذهبی چون سلجوقیان مغتنم بود. این نیاز دو جانبه باعث گسترش سریع قلمرو سلجوقیان از بک سو و قدرتمند شدن تدریجی خلفای عباسی از سوی دیگر شد. قبل از اینکه خلفای عباسی توان قدرت نمایی در مقابل سلجوقیان را پیدا کنند، این پادشاهان در برابر خلافت از حرمت زیادی برخوردار بودند. اما به تدریج که قدرت نظامی خلفا زیاد می‌شد نسبت به پادشاهان سلجوقی بی‌اعتنایی و سرانجام، در مقابل آنها صف آرایی کردند. اقدام اخیر خلفا نه تنها بخش عمده‌ای از نیروی نظامی سلجوقیان را تحلیل برد بلکه حرمت و مشروعیت آنان نیز در دید مردم مسلمان سنی مذهب وفادار به خلیفه زیر سؤال رفت و در نهایت همان عاملی که از اصلی‌ترین عوامل تثبیت حکومت سلجوقیان بود به مهم‌ترین عامل اضمحلال و سقوط آنها تبدیل شد.

## مقدمه

ایران در قرن پنجم و ششم هجری قمری (نه در کل این دو قرن) در اوج اقتدار و نهایت وسعت قلمرو، یعنی از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه، قرار داشت. این دوره با پیروزی نهایی طغرل سلجوقی "۴۳۱" هـ ق در محل دَندائقان بر سلطان مسعود غزنوی شروع شد و با قتل طغرل سوم در سال "۵۹۰" هـ ق در ری به دست سپاهیان علاءالدین تکش خوارزمشاه پایان یافت. این دوره در تاریخ ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است که مطالعه آن برای شناخت دوره‌های بعدی تاریخ ایران ضرورت تام دارد. در این دوره خلفای عباسی به عنوان جانشینان رسول اکرم (ص) در شرق عالم اسلام مطرح بودند. هر حکومتی در این قسمت از عالم اسلام مشروعیت خود را از خلیفه کسب می‌کرد (هرچند قبلاً با قدرت بیشتر بر قسمتی از قلمرو اسلامی مسلط شده بودند). روابط خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی از موضوعاتی است که در شکل‌گیری حوادث سیاسی تاریخ ایران در آن روزگار نقش مهمی داشته است.

در این مقاله سعی شده است، گرچه به صورت گذرا، نقش این روابط در تثبیت و فروپاشی حکومت سلجوقیان روشن شود. هرچند سعی شده مطالب از منابع دست‌اول این دوره از تاریخ ایران تهیه شود، ولی امید است که خوانندگان عزیز از نظریات اصلاحی و تکمیلی خود، نگارنده را بهره‌مند سازند.

### رابطه خلافت و سلطنت در بُعد نظری

خلفای عباسی مدتی طولانی بود که به خاطر ضعف و ناتوانی سیاسی - نظامی به ظاهر مقام معنوی و دینی بسنده کرده بودند. معمولاً امور حکومتی، کشورداری و اداره بلاد اسلامی به دست امیران، وزیران و سلاطین بود که مشروعیت خود را از تأیید خلیفه کسب می‌کردند. البته در این دوره چنین نبود که نخست امیر یا سلطان، فرمان حکومتی را از خلیفه دریافت کند و بعد راهی محل حکومت خود گردد بلکه سلاطین براساس قدرت و توانایی خود، گوشه‌ای از جهان اسلام را تسخیر کرده و پس از آن از خلیفه

تقاضای خلعت و لوا می‌کردند. خلیفه نیز با فرستادن متنی که حاکمیت آنها را تأیید می‌کرد، پرچمی که علامت فرماندهی آنها از جانب خلیفه بود، لباس مخصوص و مقداری ملزومات جنگی و هدایای دیگر به امیران و سلاطین مشروعیت دینی می‌داد و به دنبال آن، پذیرش اجتماعی برای سلطنت و فرمانروایی آنها حاصل می‌شد. آنچه از بُعد دینی جزء وظایف سلاطین به حساب می‌آمد، تلاش در جهت حفظ شریعت اسلامی، دفاع از حدود و ثغور اسلامی و ایجاد امنیت برای جان، مال و ناموس مسلمین بود. در منابع، از اقدام به تشکیل نهادها و عملکردی که موضوع اخیر را تأمین کند به عدالت تعبیر شده است. خواجه نظام‌الملک در ابتدای فصل اول کتاب سیاست‌نامه خود چنین می‌نویسد:

«ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرتهای ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو باز بندد و در آشوب و فساد بدو بسته گرداند و امضاء و حشمت او در قلوب و عیون خلائق بگستراند تا مردمان در سایه عدل و پناه رعایت او روزگار می‌گذرانند و ایمن می‌باشند و بقای دولت او همی خواهند و چون العیاذ بالله از بندگان عصیانی و استخفافی بر شریعت رود و یا تقصیری اندر اطاعت و فرمانهای حق پدید آید و خواهد که ایشان را عقوبتی رساند و پادشاه کار ایشان بجشاند [خدای عزوجل ما را چنین روزگار منما یاد و از چنین مدبری دور دارد] هر آینه از شومی عصیان خشم و خذلان در آن مردمان در رسد. پادشاه نیک از میان برود...»<sup>(۱)</sup>

در خصوص جایگاه سلطان در جهان اسلام، غزالی تا بدانجا پیش می‌رود که سلطان را «ظل الله فی الارض» می‌خواند.<sup>(۲)</sup> البته منظور وی از این عنوان تأکید بر نقش سلطان در جامعه برای انتظام امور و ایجاد زمینه‌ای است که در آن یک مسلمان بتواند به وظایف دینی خود عمل کند و جامعه بستر جریان شریعت اسلام شود.

در تأیید این نظر به شاهدی از کتاب سیاست‌نامه استناد می‌جوییم: خواجه با عنوان رسیدگی به کار شریعت و دین روایتی از ابن عمر از قول پیامبر اکرم (ص) چنین نقل می‌کند و سپس به تحلیل آن می‌پردازد.

« دادکنندگان را اندر بهشت سراها باشد از روشنایی عدل با اهل خویش و با آن کسانی که زیر دست ایشان باشند و نیکوترین چیزی که سلطان را باید، دین درست باشد زیرا که مملکت و پادشاهی و دین هم‌چو و برادرند هرگاه که مملکت اضطرابی دارد در دین نیز خلل آید و بد دینان و مفسدان پدید آید و هرگاه که کاردین باخل باشد مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاهان را بی شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکار شود و خوارج زور آورند»<sup>(۳)</sup>

اولین وظیفه و مسئولیتی که بر دوش خلیفه به عنوان جانشین پیامبر اکرم (ص) گذاشته شده بود، این بود که در راه اجرای شریعت محمدی (ص) و حفاظت از دیانت حق (که منظور مذاهب اهل سنت بود) اقدام نماید.<sup>(۴)</sup> پس او به عنوان اولین مسئول از کسانی که اختیار امور مسلمین را به عهده گرفته‌اند، همین را انتظار دارد. اگر چه صحبت از تقید جدی به شریعت و اجرای عدالت پادشاهان سلجوقی، تا آنجا که منابع منعکس می‌کنند خیلی مشکل است، اما همین که پادشاهانی چون ملکشاه و سنجر تا حدودی ظلم کمتر روا می‌داشتند، با علما و اهل علم مراوده داشته‌اند، ترضیه خاطر ناظران را فراهم آورده و نویسندگانی چون ظهیرالدین نیشابوری و بنداری اصفهانی از آنها به عنوان مؤید به تأییدات آسمانی و خشنود کننده رعایا نام برده‌اند.<sup>(۵)</sup> به هر حال آنچه از لحاظ سیاسی حائز اهمیت است این است که تأیید سلطنت و پادشاهی پادشاهان از جانب خلیفه برای آنها کمال اهمیت را داشته است همچنان که مظاهر و پشتیبانی سلاطین از خلفا نیز یک ضرورت بوده است. خلیفه چه در جهت حفظ خلافت خود و چه محافظت از ثنور و جان و مال مسلمین نیاز جدی به امیران و سلاطین وفادار داشته است.

### دوران هماهنگی و احترام متقابل

بین پادشاهان سلجوقی و خلفا از هنگامی که بغداد در معرض خطر امیران متمرّد بود و پس از آن، تا زمانی که پادشاهان سلجوقی مشغول جنگ با دشمنان درونی و بیرونی جهان اسلام از مرزهای ترکستان تا بلاد روم بودند، رابطه‌ای بسیار حسنه حاکم بود. اگر چه بعضی اختلافات جزئی مثلاً بر سر ازدواج سلطان با دختر خلیفه یا

بی احترامی خلیفه نسبت به همسر سلجوقی خود پیش می آمد، قابل تحمل و اغماض بود و کار به تیرگی روابط نمی انجامید.

وقتی سلجوقیان با یکدیگر متحد شدند و نیشابور و توس را گرفتند<sup>(۶)</sup> به خلیفه القائم بامرالله نامه نوشتند و خود را بندگان مطیع، منقاد و هواخواه دولت عباسی معرفی کردند. در ضمن یاد آور شدند حامیان اسلام و عاملان به شریعت اسلامی هستند. آنها اغتشاشاتی را که بر اثر درگیریها با غزنویان بر سرکسب قدرت در خراسان ایجاد شده بود به غزنویان نسبت دادند و آنها را طایفه ای فاسد و بدعت گذار دانستند که سلجوقیان به تقاضای شاهیر و اعیان خراسان اقدام به دفع شر آنها کردند. آنها پیروزی خود را به نصرت الهی و اقبال حضرت نبوی (ص) منتسب کردند و چنین نوشتند:

«می خواهیم که این کار بر نهج قاعده دین و قانون اسلام و به فرمان خلیفه باشد.»<sup>(۷)</sup>

چون نامه آنها به دست خلیفه رسید، او هبت الله بن محمد المأمونی را پیش طغرل بک<sup>(۸)</sup> فرستاد و پیغام او را به بهترین صورت جواب داد. خلیفه از هبت الله خواست که به تخویف و تهدید آنها را نصیحت کرده و بگوید که با بندگان خدا گستاخی نکنند و ولایات را خراب نکنند. او همچنین تأکید کرد نباید از انصاف و عدالت عدول کنند. به هر حال خواست سلجوقیان عملی شد و از تأیید خلیفه برخوردار شدند. در سال ۴۷۷ هـ ق به دستور خلیفه بر سرتاسر منابر بغداد به نام طغرل بک خطبه خواندند و به نام او سکه ضرب کردند.<sup>(۹)</sup>

ظهور ترکان سلجوقی در عالم اسلامی هنگامی اتفاق افتاد که خلیفه عباسی در نهایت ضعف به سر می برد و حتی از حفظ دارالخلافه خود نیز عاجز بود. طغرل در ماه رمضان سال ۴۷۷ هـ ق به بغداد وارد شد و مورد الطاف بی پایان خلیفه قرار گرفت. ملک الرحیم که آخرین حاکم دیلمی بغداد بود تا نهروان به استقبال طغرل آمد. طغرل بعداً ملک الرحیم را در بند کرده و به حبس در قلعه طبرک در ری فرستاد. در محرم سال ۴۴۸ هـ ق ارسلان خاتون دختر چغری بک به عقد خلیفه القائم بامرالله در آمد. دختر دادن سلجوقیان به خلفای عباسی از لحاظ سیاسی دارای اهمیت زیادی بود؛ چه بسا که

سلجوقیان می‌توانستند فرزندی از مادری سلجوقی را به خلافت بردارند و موقعیت آنها بیش از پیش تثبیت شود. شاید این موضوع مورد توجه خلفا نیز واقع شده بود هنگامی که المقتدی دختر ملکشاه<sup>(۱۰)</sup> را به عقد خویش در آورد، این ازدواج موجب تیرگی روابط آنها شد زیرا پس از آنکه در سال ۴۸۰هـ ق دختر ملکشاه به اقامتگاه خلیفه آورده شد، خلیفه نسبت به او بی‌اعتنایی کرده و در سال ۴۸۲هـ ق پیش پدرش بازگشت، ملکشاه از این موضوع بسیار ناراحت شده و از خلیفه خواست ولیعهد خویش را عزل کرده و ابوالفضل جعفر را که از دختر ملکشاه بود به ولایتمندی برگزید که چون ملکشاه به زودی فوت کرد، خلیفه از تن دادن به این تکلیف سلطان رهایی یافت. همانطور که بعضی مواقع ازدواج خلفا با شاهزاده خانمهای سلجوقی منجر به ایجاد تنشهایی در روابط سیاسی بین سلطان و خلیفه می‌شد، اصرار طغرل بک نیز برای به عقد خویش در آوردن خواهر القائم، چندین سال موضوع رفت و آمد سفیران و نمایندگان بود و در نهایت هم خلیفه تحت فشار و از روی اکراه تن به این ازدواج داد،<sup>(۱۱)</sup> زیرا خلفای عباسی ازدواج دخترری از خاندان عباسی با سلاطین سلجوقی را باعث کسر شأن خود می‌دانستند. به هر حال احتیاج سلطان و خلیفه به وجود یکدیگر بیش از آن بود که به سبب چنین اموری روابط آنها به کلی تیره شود. چه بسا که هر دو طرف اصرارشان در انجام این ازدواجها تحکیم بیش از پیش روابط بوده است.

چون بساسیری، بزرگ ترکان بغداد با خلیفه بد رفتاری می‌کرد و انواع سختیها را به کام خلیفه می‌چشانید. خلیفه برای دفع شر او از طغرل استمداد کرد. طغرل روز چهارشنبه، چهاردهم ذی‌الحجه سال ۴۴۹هـ ق با سپاهی مجهز راهی بغداد شد.<sup>(۱۲)</sup> بساسیری با شنیدن خبر نزدیک شدن طغرل به بغداد فرار کرده و به رحبه از شهرهای شام رفت. طغرل به هنگام تعقیب بساسیری با شنیدن خبر عصیان برادر ناتنی خود ابراهیم بنال دست از تعقیب او کشیده و به سوی همدان بازگشت. در طول مدتی که طغرل سرگرم سرکوب کردن برادر خود بود، بساسیری به بغداد برگشته، ضمن دستگیری و زندانی کردن خلیفه، در بغداد خطبه به نام المستنصر خلیفه فاطمی مصر خواند. طغرل بار دیگر

در سال ۴۵۱ هـ.ق به بغداد بازگشت. خلیفه از حبس آزاد شده به دارالخلافه نزول کرد و طی جنگی بساسیری کشته شد. ظهیرالدین نیشابوری نوشته است هنگامی که خلیفه از حبس آزاد شده و راهی دارالخلافه شد، طغرل جلو اسب او پیاده می‌رفت که خلیفه به او خطاب کرد "ارکب یا رکن‌الدین" و از اینجا لقب رکن‌الدین به طغرل داده شد. (۱۳)

حمدالله مستوفی در خصوص اقامت طغرل در بغداد داستانی نقل می‌کند که برای مشخص شدن اقتدار سلطان در بغداد، اشاره به آن ضروری می‌نماید: هنگامی که طغرل از وزیر خود عمیدالملک کندی خواست که از خلیفه برای سپاهیان و ملتزمان رکاب خود تقاضای نان پاره کند در همین هنگام وزیر خلیفه رسید و برای خلیفه از سلطان تقاضای نان پاره داشت. بونصر اوضاع مالی بغداد را در قبضه خود گرفته و برای خلیفه مستمری تعیین کرد. (۱۴) شحنگی بغداد یکی از مسئولیتهای مهم دارالخلافه بود. در دوران عظمت و اقتدار سلاطین سلجوقی معمولاً وی از منصوبان سلطان بوده و همین موضوع باعث می‌شد که سلاطین اولیه سلجوقی بر بغداد تسلطی نسبتاً زیاد داشته باشند. عاملان شحنه گاهی اوقات آنقدر احساس قدرت می‌کردند که به خود اجازه می‌دادند حتی غلامی از غلامان خلیفه را بکشند. گرچه تحمل این همه ذلت برای خلیفه مشکل بود اما شاید خلیفه احساس می‌کرد که این وضع نسبت به اوضاع قبل از حضور سلجوقیان بهتر قابل تحمل باشد.

در سال ۴۶۴ هـ.ق سلطان آلب ارسلان آیتکین سلیمانی را به سمت شحنه بغداد برگماشت و شحنه در ماه ربیع‌الاول وارد بغداد شد. خلیفه به شحنگی آیتکین رضا نداد زیرا فرزند او یکی از غلامان خلیفه را کشته بود. سپس سلطان به جای آیتکین سعدالدوله گوهرآیین را گماشت و او در ماه ربیع‌الآخر وارد بغداد شد. سعدالدوله با عده زیادی همراه به بغداد رسید و مردم بغداد مراسم استقبال مفصلی برای او ترتیب دادند. (۱۵)

سلطان ملکشاه از جهت ظاهر، احترام خاصی برای خلیفه قائل بود. در سال ۴۸۰ هـ.ق هنگامی که به حضور خلیفه رسید با وجود اینکه خلیفه او را تکلیف به نشستن کرد، سلطان از نشستن خودداری کرد. سرانجام خلیفه سلطان را به نشستن سوگند داد و او

ناچار نشست. پس از پایان این ملاقات سلطان تقاضا کرد که دست خلیفه را ببوسد ولی خلیفه راضی به چنین کاری نشد و سلطان در نهایت انگشتی خلیفه را بوسه زد. (۱۶)

### دوران تیرگی روابط

در دوران اولیه حکومت سلجوقیان، یعنی از پادشاهی طغرل تا فوت ملکشاه، پادشاهان سلجوقی در اوج قدرت بودند که این قدرت را علاوه بر خصوصیات فردی پادشاهان باید در سیستم مقتدر دیوانسالاری جستجو کرد که توسط افراد مقتدری چون عمیدالملک کندری و خواجه نظام الملک توسی اداره می شد. با قتل خواجه نظام الملک در سال ۵۴۶۵ ق و مرگ ملکشاه با فاصله کمی در همان سال، همچنان که اوضاع در ابعاد مختلف مختل شد، روابط با دربار خلیفه نیز به تزلزل گرایید. ترکان خاتون، محمود فرزندش را که طفلی خردسال بود به سلطنت برداشته و از القائم تقاضای صدور منشور حکومت به نام او کرد. خلیفه به این بهانه که محمود توانایی سلطان شدن را ندارد، تقاضای ترکان خاتون را رد کرد. اما هنگامی که متوجه شد ترکان خاتون، جعفر فرزند مهملک خاتون (۱۷) را به عنوان امیرالمؤمنین صدا می زند و در اصفهان برای او دارالخلافه‌ای ساخته، برای پیشگیری از مشکلات بیشتر به خواسته او تن در داد. از این زمان به بعد خلفا با صدور منشور برای شاهزادگان مختلف و بعضاً پشتیبانی نظامی آنها بیشتر اوقات برای حکومت سلجوقیان در عراق مشکل ایجاد می کردند.

در کتاب اخبارالدولة السلجوقیه صحبت از حمله‌ای است که سلطان محمود بن محمد در سال ۵۲۱ هـ ق به بغداد کرده است در آنجا آمده است:

«بین سلطان محمود و امام مسترشد فتنه‌ای ایجاد شد و روابط دگرگون شد. سلطان به بغداد لشکر کشید و در بغداد با دستگاه خلافت جنگید. خلیفه نیز از بالای بام با او به نبرد پرداخت. وزیر خلیفه جلال‌الدین ابوعلی الحسن بن علی بن صدقه واسطه صلح بین طرفین شد. سلطان محمود پس از آنکه وارد بغداد شد به مرض مبتلا شده و ناچار به همدان بازگشت.» (۱۸)

در منابع اطلاعاتی از تیرگی روابط بین سلطان سنجر (۱۹) و خلیفه المسترشد یاد



شده است. به خاطر داریم که پس از برتخت نشستن سلطان محمود بن محمد در ری چون بر اثر اغوای درباریان با سنجر از در مخالفت در آمد، سنجر در سال ۵۲۱ هـ ق به ری لشکر کشید و ضمن شکست دادن محمود او را دست‌نشانده خود کرد و از آن سال نام سنجر در کل ممالک اسلامی تحت نفوذ خلیفه عباسی با عنوان "سلطان السلاطین" در خطبه‌ها خوانده می‌شد. پس در این زمان هرگونه توطئه‌ای بر ضد حکومت عراق به نحوی توطئه علیه سنجر به حساب می‌آمد.

در سال "۵۲۵ هـ ق" هنگام فوت سلطان محمود، برادرانش مسعود و سلجوق با خلیفه هم سوگند شدند که در اطاعت او باشند و در حدود دینور باعم خود سنجر به جنگ پرداختند. پس از آنکه از طرفین قریب چهل هزار تن کشته شد، سلطان سنجر پیروز شده و طغرل بن محمد را به پادشاهی عراق عجم نشانند. مسعود چون از سنجر شکست خورد همراه برادرش داود به بغداد برگشت. مسترشد نخست خطبه به نام مسعود و بعد از او به نام داود کرد و با اهدای خلعت آنها را راهی جنگ با طغرل کرد. آنها چندین نوبت با طغرل جنگیدند و سرانجام، در سال "۵۲۸ هـ ق" ضمن وارد کردن شکست قطعی به طغرل، همدان را تسخیر کردند.<sup>(۲۰)</sup>

در سال "۵۲۶ هـ ق" سلطان سنجر به عمادالدین زنگی و دسبین بن صدقه<sup>(۲۱)</sup> نامه نوشت و از آنها خواست که به بغداد حمله کنند. آنها بالشکر خلیفه المسترشد که خود همراه سپاه بود، در محل حصن برامکه نبرد سختی کردند و در نهایت عاملان سنجر شکست خورده و منهزم شدند.<sup>(۲۲)</sup>

خلیفه که بزرگترین حامی سلطان مسعود در به قدرت رسیدنش بود بعد از اینکه وی بر تخت سلطنت تکیه زد، نسبت به او متغیر شده و نام او را از خطبه بیفکند و به جای او سنجر را رسماً به عنوان سلطان شناخت. برای این تغییر حالت ناگهانی چند علت ذکر شده است: اولاً: شهنه‌ای که مسعود در بغداد گماشته بود رفتار مناسبی با خلیفه نداشته است. ثانیاً: یکی از امیران سلطان مسعود «یرنقش بازدار» که بر ضد سلطان لشکر کشید و شکست خورد، به سوی خلیفه روی آورد و در دگرگون جلوه دادن موضع

سلطان مسعود نسبت به خلیفه سعی کرد. ثالثاً: اخباری دال بر نقص پیمان سلطان مسعود به بغداد می‌رسید. (۲۳)

المسترشد لشکری جمع کرده و به قصد تصرف بعضی از نواحی عراق عجم به سوی همدان حرکت کرد. او سلطان داود و اتابک آق سنقر را نیز با خود همراه کرد. در نزدیکی اسدآباد با لشکریان سلطان مسعود روبرو شد. با روبروشدن دو لشکر عده زیادی از ترکانی که در رکاب خلیفه بودند از او جدا شده و به هم‌نژادهای خود پیوستند. (۲۴) حرمت خلیفه شکسته شد و پس از جنگی مختصر به اسارت سلطان مسعود در آمد. سلطان مسعود برای او سراپرده‌ای مناسب با وسایل آسایش فراهم نمود و ضمن صلحی که بین دو طرف منعقد شد، قرار شد به شرط اینکه خلیفه اموالی را به سلطان بپردازد، خلیفه لشکر جمع نکرده و از خانه‌اش خارج نشود و سلطان او را به بغداد برساند. (۲۵) در راه رسیدن به بغداد که در مراغه اردو زده بودند، خبر رسیدن هیبتی از طرف سلطان سنجر منتشر شد و بیشتر افراد و محافظان خلیفه برای استقبال هیبت رفته بودند. در همین هنگام عده‌ای به سراپرده خلیفه وارد شده و به ضرب کارد او را از پا در آوردند. این حادثه در ذی‌القعدة سال "۵۲۹هـ ق" به وقوع پیوست. بنداری این حادثه را توطئه‌ای از جانب سلطان سنجر دانسته است. (۲۶)

هنگامی که خبر قتل المسترشد به بغداد رسید، مردم با ولیعهد او ابوالفضل الراشد بیعت کردند. سلطان مسعود پس از اینکه مشکلات خود را در عراق عجم حل کرد، راهی بغداد شد. الراشد با شنیدن خبر رسیدن مسعود برای کمک گرفتن از سنجر و مصاف با مسعود از بغداد خارج شد. هنگامی که از وصول کمک سنجر مایوس شد، برای جمع‌آوری سپاه، عنان اسب خویش را به سوی اصفهان کشیده (۲۷) و در رمضان "۵۳۲هـ ق" در اصفهان به دست اسماعیلیان به قتل رسید. سلطان مسعود پس از وارد شدن به بغداد به حکم علما و ائمه دین، الراشد را خلع کرده و المقتفی را به جای او به خلافت نصب کرد. چون با حضور سلجوقیان در بغداد حرمت المقتفی شکسته شده بود، پس از خروج سلطان مسعود دیگر سلطانی را به بغداد راه نداد. (۲۸) هنگامی که شاهزاده

سلیمان بر ضد سلطان محمد بن محمود دست به اقدامات نظامی زد، المقتفی در تحریک و تجهیز او اقدامات مؤثری انجام داد. پس از شکست شاهزاده سلیمان از سپاهیان سلطان محمد، وی ضمن نامه‌ای از خلیفه خواست که طبق معمول نام او را در خطبه بغداد بیاورند. خلیفه ضمن پاسخ منفی به این درخواست از آوردن نام او در خطبه امتناع ورزید. خلیفه دست وابستگان به سلطان را از اقطاعشان در بغداد و اطراف آن کوتاه کرد. امیرانی که اقطاعشان را از دست داده بودند، چون از التجای به سلطان فایده‌ای نبردند به سوی مسعود بلالی در تکریت رفته و به همراهی او در سال "۵۵۰ هـ ق" به بغداد حمله کردند. خلیفه همراه وزیر خود ابن هبیره با سپاهی مجهز در دو منزلی بغداد به مقابله با آنها شتافت و بر آنها شکست سختی وارد ساخت. (۲۹)

در سال "۵۵۲ هـ ق" سلطان محمد به همراهی تمام امیران خود به بغداد لشکر کشید و مدت مدیدی بغداد را در محاصره گرفت. چون محاصره به درازا کشید و قیمت مایحتاج عمومی بشدت زیاد شد، ابن هبیره وزیر خلیفه باب مکاتبه با اتابک قزل ارسلان را باز کرد و او را به اقطاعی از عراق تطمیع کرد که یکی از شاهزادگان سلجوقی (ملکشاه یا ارسلان) را به شاهی برداشته و راهی همدان شود. هنگامی که خبر اقدام قزل ارسلان به لشکریان سلطان رسید، آنها از خوف به غارت رفتن اموالشان به سرعت به سوی همدان بازگشتند. (۳۰)

پس از اینکه محاصره بغداد شکسته شد و طغرل به سوی همدان بازگشت، اتابک به آذربایجان گریخت و از خلیفه درخواست کرد که متفقاً سپاهی مجهز تعبیه کنند و عراق را از دست طغرل رهایی بخشید. خلیفه لشکری مجهز با هفتصد هزار دینار از خزانه آراسته و در "۵۸۳ هـ ق" به فرماندهی وزیرش جلال الدین بن یونس راهی همدان کرد. اتابک در رسیدن به همدان نسبت به رسیدن سپاهیان بغداد تأخیر داشت. از آنجاکه جلال الدین کار سپاهیان بغداد را دست کم گرفت، منتظر رسیدن اتابک قزل ارسلان نشد و خود به نبرد سلطان طغرل پرداخت. در این جنگ جلال الدین شکست خورده و منهزم به سوی بغداد بازگشت. خلیفه بار دیگر سپاهی مجهز تر تعبیه کرده و به فرماندهی «امیر

مجاهدالدین خاص‌الخاص» عازم همدان نمود. این بار به علت اقدام هماهنگ سپاهیان بغداد و قزل ارسلان، طغرل به سوی اصفهان عقب نشست و اتابک با لقب ملک نصیرامیرالمؤمنین از جانب الناصرلدین‌الله در همدان مستقر شد.<sup>(۳۱)</sup>

آنچه مشهود است روابط بین خلفا و سلاطین سلجوقی تحت تأثیر شدت و ضعف قدرت خلفا بوده است. آن هنگامی که در حالت ضعف، و اسیر دست حکام دیلمی بودند و حتی اختیار دارالخلافة خود را نیز نداشتند، از سلجوقیان (که به لحاظ سنی حنفی بودن قربت بیشتری با خلفای عباسی داشتند) برای خاتمه دادن به قدرت دیلمیان تقاضای حرکت به سوی بغداد می‌کنند، اما از زمان المسترشد که خلفا در بغداد اقدام به تشکیل سپاهیان مجهز می‌کنند، حاضر به تحمل فشارهای پادشاهان سلجوقی و شحنگان آنها نمی‌شوند و ضمن اخراج منسوبان به سلطان از بغداد برای تسخیر عراق نیز لشکر آماده کرده و در زمان الناصرلدین‌الله موفق به تسخیر همدان می‌شوند. ابوالرجاء قمی در خصوص اقتدار الناصرالدین‌الله چنین می‌نویسد:

«جمله در سایه دولت امیرالمؤمنین الناصرلدین‌الله روز افزوند به فرا و جهان آینه شد که آنچه خواهند بینند سایه هر کس که در جهان است از آفتاب دارالخلافة است. عیان است که چون آفتاب نباشد در جهان هیچ سایه با دید نیاید. شیر شادروان دارالخلافة، هیبت شیرشزه دارد اقبال سحر مخالفان را چون خوشه انگور از بن بشکست.»<sup>(۳۲)</sup>

الناصرلدین‌الله ابوالعباس احمدبن‌المستضییء که در سال "۵۷۵هـ.ق" به خلافت رسید از افاضل خلفا بود. مردی کاردان و مجرب و شجاع و تیزخاطر و حاضر جواب بود. وی مدت چهل و شش سال و یازده ماه با اقتدار بر مسند خلافت تکیه زده بود. او در تجسس احوال رعایای خود سعی بلیغ می‌کرد. چون شبها به صورت متنکر بیرون رفته و همه اوضاع را معاینه می‌کرد، ارباب مناصب از او وحشت داشتند. از او در دل حکام ولایات نیز هیبتی تمام وجود داشت. هنگامی که طغرل ارسلان بن محمد نماینده‌ای به بغداد روانه داشت و از خلیفه تقاضا کرد تا عمارتهای آبا و اجدادی او را بازسازی کند، خلیفه دستور داد تا خانه‌های سلاطین سلجوقی را خراب کنند و به فرستاده طغرل گفت

این جواب نامه سلطان است. ناصر پس از آنکه با لشکرکشی به همدان به هدف خود یعنی براندازی طغرل نایل نشد، بسیار ناراحت شده و از سلطان علاءالدین تکش بن ارسلان خوارزمشاه خواست که به قصد براندازی طغرل لشکر کشیده و مملکت او را ضبط کند.<sup>(۳۳)</sup> این خواسته خلیفه در سال "۵۹۰ هـ ق" با به قتل رسیدن طغرل سوم به دست سپاهیان خوارزمشاه در ری تحقق یافت.<sup>(۳۴)</sup>

این شواهد بیانگر این است که در واپسین روزهای حیات سلجوقیان، خلفای عباسی از اقتدار زیادی برخوردار بودند و نه تنها به آسانی حاضر به کنار آمدن با سلاطین سلجوقی نبودند بلکه متعرض قلمرو آنها نیز شده و سعی می‌کردند قدرت آنها را به حداقل برسانند تا اینکه حکم خلیفه بدون هیچگونه مانعی در سراسر قلمرو اسلامی روان بوده، سلاطین و امیران به عنوان مجریان دستورات آنها عمل کنند.<sup>(۳۵)</sup>

## پانوشتها

- ۱ - نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحق طوسی: سیاست‌نامه تصحیح عباس اقبال، انتشارات اساطیر، تهران، ج ۲، ۱۳۶۹ش، ص ۱
- ۲ - غزالی طوسی، باو حامد محمد: نصیحة الملوک، تصحیح جلال‌الدین همایی، نشر هما، تهران، ۱۳۶۷ش، ص ۸۱
- ۳ - همان، ص ۷۱
- ۴ - البته در این دوره از تاریخ عالم اسلام مسأله اجرای شریعت توسط خلفای عباسی و همچنین وظیفه سلاطین و امیران در اجرای عدالت مطالبی است که در کتابهای علمای اهل سنت مطرح شده است و تنها در بُعد نظری و توجیهی باید به این نظریات نگاه کرد و در تطبیق این نظریات با عملکرد خلفا و سلاطین مشکلات اساسی وجود دارد.
- ۵ - نیشابوری، خواجه امام‌ظہیرالدین: سلجوقنامه، به کوشش اسماعیل افشار، کلاله‌خاور، تهران، ۱۳۳۱ش، ص ۲۹
- ۶ - خواجه ابوالفضل بیہقی که خود در آخرین نبرد بین غزنویان و سلجوقیان در محل دُندانقان مرو که منجر به شکست نهایی غزنویان و افتادن خراسان به دست سلجوقیان شد، حضور داشته و شرح دقیق حوادث را در تاریخ خود (تاریخ بیہقی) آورده است، سال این حادثه را "۴۳۱ھ ق" ذکر کرده است - بیہقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیہقی به کوشش «دکتر خلیل خطیب رهبر» انتشارات مہتاب، تهران، چ دوم، ۱۳۷۱، ص ۹۵۴ اما ظہیرالدین نیشابوری، در کتاب سلجوقنامه، ص ۱۶ سال این حادثه را در "۴۲۹ھ ق" ذکر کرده است که نظر به دقت بیہقی در تاریخ‌نگاری، که وقایع را به ترتیب سالی بیان کرده است، سال ۴۳۱ھ ق درست‌تر به نظر می‌رسد.
- ۷ - نیشابوری؛ همان صص ۱۷-۱۸
- ۸ - ابوطالب طغرل بک محمد رکن‌الدین فرزند میکائیل اولین سلطان سلجوقی بود که پس از نبرد دندانقان تمام ایران را فتح کرده و در سال "۴۵۱ھ ق" که خلیفه القائم بامراة به دست یکی از امیران خود به نام ابو حارث ارسلان بساسیری دستگیر شده و به زندان افتاده بود طغرل به بغداد لشکر کشیده و او را از زندان آزاد ساخت. وی در سال "۴۵۵ھ ق" وفات یافت.
- ۹ - همان: ص ۱۹
- ۱۰ - «جلال‌الدین و دنیا ابوالفتح ملکشاہ بن آلب ارسلان یسین امیرالمؤمنین»، سومین پادشاہ سلجوقی است که پس از مرگ پدرش در سال "۴۶۵ھ ق" جانشینی او شده و در زمان پادشاهی او قلمرو سلجوقیان به نہایت وسعت خود یعنی از ماوراءالنہر در شرق و دریای مدیترانہ در غرب رسید. وی تا سال "۴۸۵ھ ق" به مدت بیست سال بر این قلمرو پهناور به یاری وزیر توانمند خود خواجه نظام‌الملک توسی حکومت کرد.
- ۱۱ - همان ص ۲۱
- ۱۲ - الحسینی، صدرالدین: اخبارالدولة السلجوقیة، به اهتمام محمد اقبال، لاهور، ۱۹۳۳م، ص ۲۵
- ۱۳ - نیشابوری؛ همان، ص ۲۰
- ۱۴ - مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶ش، ص ۴۲۹
- ۱۵ - بنداری اصفہانی: زیدة النصره و نخبة العصره، ترجمه محمد حسین خلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶ش، ص ۵۲
- ۱۶ - همان، ص ۹۱

- ۱۷ - مهملک خاتون دختر ملکشاه بود که به عقد مقتدی در آمده و فرزند پسری به نام جعفر به دنیا آورده بود.
- ۱۸ - الحسینی: همان ص ۹۷
- ۱۹ - سلطان «معزالنبیوالدین ابوالحارث سنجرین ملکشاه یمین امیرالمؤمنین» یکی از بزرگترین پادشاهان سلجوقی بود که در سال "۴۹۰هـ.ق" به دست برادر بزرگتر خود بر کبارق به حکومت خراسان منصوب شد. وی از سال "۵۱۱هـ.ق" تا سال "۵۵۲هـ.ق" با عنوان سلطان السلاطین بر سلجوقیان عراق عجم نیز تسلط داشت و در این سال پس از ۶۲ سال حکومت وفات یافت.
- ۲۰ - نیشابوری: همان صص ۵۴ - ۵۵
- ۲۱ - این دونفر از امیران حاکم در قسمتهای شمال بین‌النهرین بودند
- ۲۲ - ابن العیری فریغوریوس: [تاریخ] المختصرالدول، مؤسسه نشر منابع الثقافة الاسلامیه قم، بی تا، ص ۲۰۳
- ۲۳ - بنداری اصفهانی: همان ص ۲۰۱
- ۲۴ - همان: ص ۲۱۱
- ۲۵ - ابن العبری: همان، ص ۲۰۴
- ۲۶ - بنداری اصفهانی: همان، ص ۲۱۲
- ۲۷ - الحسینی: همان ص ۱۰۹
- ۲۸ - مستوفی: همان ص ۳۶۲
- ۲۹ - بنداری اصفهانی: همان صص ۲۸۳ - ۲۸۷
- ۳۰ - همان، ص ۳۰۳
- ۳۱ - اتابک قزل ارسلان فرزند ازبک از اتابکان مقتدر اذربایجان بود که از سال "۶۲۲هـ.ق" تا "۶۲۶هـ.ق" حکومت کرد و توانست مدنی نیز در مرکز عراق عجم (همدان) یعنی مرکز حکومت سلجوقیان تسلط یابد.
- ۳۲ - الحسینی: همان صص ۱۷۶ - ۱۸۰
- ۳۳ - نجم‌الدین ابوالرجاء قسی: تاریخ الوزراء، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۶۳، صص ۳۲۶ - ۳۲۷
- ۳۴ - هندوشاه نخجوانی: تجارت السلف، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۳۲۴
- ۳۵ - در سال "۵۹۴هـ.ق" خوارزمشاه نکش به شهرهای ری، اصفهان و همدان لشکر کشیده و این شهرها را مجدداً به تسخیر خود در آورد و پس از اینکه با سپاهیان خلیفه درگیر شد از خلیفه تقاضا کرد که در بغداد به نام او خطبه خوانده شود. خلیفه از مدت‌ها قبل دیگر حاضر نبود قدرت سلطانی را در بغداد تحمل کند و برای اینکه تهدید نکش نسبت به قدرت خود را از بین ببرد از سلطان غیاث‌الدین غوری خواست که به خوارزم حمله برد تا نکش مجبور شده از عراق عقب‌نشینی کند. سلطان غیاث‌الدین به خوارزم حمله برده و آنجا را تسخیر کرد. خوارزمشاه به سرعت خود را به خوارزم رسانید و برای دفع خطر غوریان از حاکمان کافر خنایی کمک خواسته و پای آنها را به سرزمینهای اسلامی باز کرد.
- ابن‌الانسیر: الکامل فی التاریخ، راجعه و صحفه محمدیوسف الدقافه، دارالکتاب العلمیه بیروت، ۱۹۸۷، المجلد العاشر، ص ۲۵۲



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی